ثابتهای انکار ناپذیر

(آنچه انکارش اهانت به عقل است)

شیخ الاسلام ابن تیمیه

(رحمه الله)

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابچه ترجمه قسمتی از کتاب بزرگ و معروف فتاوای شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می باشد.

سوال:

ناچار انسان باید به قوانین کلی شرعی آگاه باشد تا جزئیات را به قوانین کلی برگرداند تا طبق علم و عدل تکلم کند و بداند فلان جزیی حکم آن بر کدام کلی تطبیق می شود و گر نه در نادانی و جهل و ظلم می ماند و فساد عظیمی تولید خواهد شد، مردم دربارەی تصویب و تخطئه مجتهدین و در داشتن و نداشتن گناه برای کوشش کنندگان در مسائل اصول و فروع، مطالبی گفته اند و ما اصولی را که جامع و نافع باشد ذکر می کنیم. اصل اول: آیا هر کس می تواند به کوشش خود در هر مسأله ای که در آن نزاع است حق را بشناسد یا خیر؟ و هرگاه نمی‌تواند حق را بشناسد ولی به قدر وسع خود سعی کرد و به حق نرسید بلکه به چیزی معتقد شد که به نظرش آن حق است اما در واقع چنین نباشد آیا مستحق عقاب شدن هست یا نه؟

این اصل مسائلی است که در صدد بیان آنها هستیم. درباره ی این اصل صاحبنظران را سه قول است: یک عده اهل نظر، قول اول را گفته اند که خدای تعالی در هر مسئله ای دلایلی را گذاشته که هر کس کوشش و سعی نماید به قدر وسع خود امکان شناختن حق را دارد، و هر کس حق را نشناخت تفریط و

یا تقصیر کرده و ناتوان نبوده، چه در مسئله ی اصولی باشد و چه در فروعی و این قول بین قدریه و معتزله و طایفه ای از اهل کلام مشهور است. قول دوم: این است که کوشش کننده گاهی تمکن از شناخت حق دارد و گاهی ناتوان است، لیکن اگر عاجز شد می شود خدا جل جلاله او را عقاب کند، و یا عقاب نکند و این قول جهمیه و اشعریه و بسیاری از فقهای پیرو مذاهب اربعه می باشد. قول سوم: حتمی نیست که هر کس که اجتهاد و استدلال کند بتواند حق را بشناسد، (بخاطر توضیح بیشتر می گوییم: یعنی می شود به حق برسد و یا نرسد) و مستحق عقاب هم نیست مگر اینکه واجبی را ترک و یا حرامی را مرتکب شود، و این قول فقهاء و پیشوایان و گذشتگان و عموم مسلمین است. و این قول، صحیح از دو قول سابق را جمع نموده است. اصل دوم: آنچه گذشتگان و عموم گفته اند، اینست که عقاب آخرت برای عاصیان به ترک واجب و یا فعل حرام، دو شرط دارد: یکی آنکه قدرتی برای مکلف باشد و دیگر آنکه اتمام حجت شده باشد، و خداوند هیچ کسی را مکلف به چیزی نمی کند که از توان او خارج باشد. و ما مکرر ذکر کردیم که حکم مردم در ثواب و عقاب چگونه است و گفتیم که عقاب دوزخ از گناهکار به ده سبب از قبیل توبه و غیره ساقط می گردد. پس هرگاه حکم مجتهدین در جمیع امت چنین باشد، در حق اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم چگونه خواهد بود؟ و هرگاه ذم و عقاب از گناهکاران متأخر به واسطه ی اسبابی برطرف می شود پس درباره ی سابقین اولین از مهاجرین و انصار که مورد رضای خدا و ممدوح اویند، چگونه می باشد؟. ما اینجا کلام را بسط میدهیم و همه را آگاه

می کنیم و می گوییم سخن کسی که خلفاء و سایر صحابه را مذمت می کند چه رافضه و چه غیر آنها، این بدگویی در عرض و آبروی ایشان است، و در اینجا برای خدا حقی است که متعلق به اوست که دوستی و دشمنی بندگان او بوده که مورد رضا و یا مورد غضب اوست، و حقی هم برای خود مردم است، و معلوم است که ما هرگاه در مورد کسانی که مقامی پایین تر از صحابه دارند، از سلاطین و علماء و مشایخی که چه در دانش و چه در امور دین با یکدیگر اختلاف کرده اند سخن بگوییم، و راجع به ایشان بحث کنیم، باید سخن ما به علم و عدل باشد نه از روی جهل و ظلم، زیرا در هر حال عدل برای هر کس واجب و ظلم حرام است و به هیچ حالی مباح نمی شود، خدای تعالی در سوره‌ی نساء آیه ۱۳۵ فرموده: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾. که در این آیه حق تعالی به صیغه ی مبالغه ((قوام)) فرموده یعنی خیلی و بسیار قیام کننده از برای عدالت باشید اگر چه به ضرر خودتان هم باشد. و در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۸ فرموده: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در این آیه خدای تعالی از بی عدالتی حتی درباره‌ی دشمن نهی نموده است. بنابراین، در مورد عداوت با مسلمان که موجب آن عداوت یا تأویل و یا شبهه و یا هوای نفس باشد چگونه خواهد بود؟! پس مسلمان سزاوارتر است که به او ظلمی نشود و در حق او عدالت شود. و اصحاب رسول الله سزاوارترین

مردمانی هستند که با ایشان در قول و عمل باید عدالت شود، و عدالت چیزی است که تمام اهل زمین آنرا مدح نموده و اهل آنرا دوست میدارند، و ظلم چیزی است که به قبح و مذمت اهل آن همه اتفاق دارند. مقصود این است که در هر زمان و مکان برای هر کس و بر هر کس عدل مطلقا واجب است. و حکم به ما انزل الله علی محمد، عدل خاصی است و کاملترین انواع عدل و بهترین آنست، و حکم به ما انزل الله، بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اتباع او واجب است. و هر کس خود را ملزم به اجرای حکم خدا و رسول نداند کافر است و این حکم بما انزل الله بر تمام امت در نزاعشان در مورد امور علمی و اعتقادی واجب است. در سورەی نساء آیەی ۵۹ فرمود: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ «هرگاه در موردی اختلاف نظر و کشمکش داشتید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر برگردانید».

علی رضی الله عنه در مورد این آیه در کتاب منسوب به او ((نهج البلاغه)) نامەی ۵۳ به مالك اشتر می نویسد: «الرد إلى الله الأخذ بمحكم كتابه والرد إلى الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة». «منظور از مراجعه کردن به پیغمبر گرفتن حکم از محکمات کتاب الهی است و منظور از رد کردن به پیغمبر گرفتن حکم از سنت متحد کنندەی پیغمبر است که موجب تفرقه نباشد». همچنین آن حضرت در خطبەی ۱۲۸ در بیان آیه: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ میفرماید: «فردّه

إلى الله أن نحكم بكتابه ورده إلـى الرسـول أن نأخـذ بسـنته» رد کـردن آن بـه خـدا ایـن اسـت کـه مطـابق کتـاب خـدا (قـرآن) حکـم کنـیم و رد کـردن بـه پیغمبر این است که به سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنگ بزنیم).

پس اموری که بین امت مشترک است، در آنها فقط به کتاب و سنت باید حکم شود و احدی حق ندارد مردم را به قول عالم و یا امیری و یا شیخی و یا سلطانی ملزم کند در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «قضاوت کنندگان سه طایفه اند، دو طائفه در آتش و یکی در بهشت است: آنکه حق را بداند و به آن قضاوت کند در بهشت است. و آنکه حق را بداند و بر خلاف آن قضاوت کند در آتش، و آنکه به نادانی برای مردم قضاوت کند نیز در آتش است» و هرگاه به علم و عدل حکم شود پس اگر اجتهاد کرد و به ثواب رسید برای او دو اجر، و اگر خطا رفت یك اجر است، چنانکه در صحیحین از پیغامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است. حال هرگاه در منازعات بین مومنین واجب باشد که با علم و عدل عمل شود و در مورد نزاع به خدا جل جلاله و رسول صلی الله علیه و سلم رجوع گردد، پس این عمل درباره ی صحابه که ممدوح خدا می باشند واجب تر است. ولی رافضیان درباره ی صحابه راه عناد و تفرقه را پیش گرفته اند، و نسبت به بعضی در دوستی از حد تجاوز کرده و نسبت به بعض دیگر در دشمنی غلو کرده اند. و تمام این از تفرقه و گروه گرایی است که خدا و رسول او از آن نهی کرده اند.

خدای تعالی در سوره‌ی انعام آیـه‌ی ۱۵۹ فرمـوده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ﴾ «کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه‌ای با آنها نداری!». و در ســـوره‌ی آل عمـــران ۱۰۵ و ۱۰۶ فرمـــوده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ﴾. «و مباشید مانند آنان که پراکنده شدند و پس از آنکه روشنگریها برایشان آمـد اخـتلاف ورزیدنـد، و اینـان عـذابی بـزرگ [در پیش] دارند * روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه گردد».

در اینجا ابن عباس گوید: آنان که صورتهایشان سفید است اهل سنت و آنان که صورتشان سیاه است اهل بدعت می باشند. (خدای تعالی کسانی را که دسته دسته شده و هر دسته شیعه و پیرو کسی شده و تفرقه انداختند و از بزرگان خود مانند خدا اطاعت می‌کنند، مشرك خوانده و در سوره‌ی روم آیه‌ی ۳۱ فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ «و از مشرکان نباشید * از [همان] کسانی که دینشان را بخش بخش کردند و گروه گروه شدند. هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، خرسندند» و همچنین حق تعالی نصاری را که دانشمندان دینی خود را ارباب گرفته اند مشرك خوانده و در

سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۱ می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ یعنی: «غیر از خدا احبار (دانشمندان دینی) و رهبان (تارکان دنیا) خود و مسیح ابن مریم را ارباب خود گرفتند، در صورتیکه به آنان دستور داده شده بود که فقط خدای یگانه را بندگی کنند، معبودی جز او نیست. خدا از آنچه آنان شریک او می‌سازند منزه است». پیرامون این آیه و کیفیت عبادت عوام نصاری در برابر کشیشان، احادیثی وارد شده و در آنها می گوید که: مردم برای احبار و رهبان نماز نخوانده و روزه نمی گرفتند، ولی شرکشان از این جهت بود که احبار و رهبان برای آنان چیزهایی را حلال می کردند و آنان هم آنرا حلال میدانستند، و وقتی چیزهایی را حرام مینمودند، آنان نیز آنرا حرام میدانستند و لذا رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «**من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبدالله و إن كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس**» یعنی: «هر کس به سخن گوینده ای گوش دهد بندگی او را کرده است، پس اگر گوینده سخن خدا را بگوید شنونده خدا را بندگی نموده و اگر گوینده از ابلیس سخن گوید گوش کننده بندگی ابلیس را نموده است». و نیز در حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق**» بنابراین مسلمانان در اختلافات خود اول باید به کتاب خدا رجوع کنند چنانکه فرموده: ﴿وَمَا

ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ «و در هر چیزی که در آن اختلاف پیدا کنید، حکمش به خداوند احاله می‌گردد». و حکم خدا را پیدا کرده اختلافاتشان را رفع نمایند، و پس از استقصاء و تفحص در قرآن، اگر باز مبهمی وجود داشت و اختلافشان رفع نشد، پس باید به سنت رسول صلی الله علیه و سلم مراجعه نمایند چنانکه فرموده: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ پس اولین مرجع برای رفع اختلاف کتاب خدا یعنی قرآن می باشد و پس از قرآن، سنت رسول صلی الله علیه وسلم می باشد، متأسفانه علمای ملت ما برای رفع اختلاف به قرآن مراجعه نمی کنند.) و در صحیح مسلم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «خدا برای شما سه چیز را پسند کرده، که او را بپرستید و چیزی را شریك او قرار ندهید، دیگر اینکه همه به ریسمان او (قرآن) چنگ زنید و متفرق نشوید، و دیگر اینکه والیان امر را نصیحت کنید» ، و خدای تعالی ظلم به مسلمین را چه زنده باشند و چه مرده حرام نموده و خون و اموال و عرض و آبرویشان را محترم شمرده است. و در صحیحین از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که در حجة الوداع فرمود: «خون شما و اموال شما و عرض و آبروی شما بر شما حرام است مانند حرمت این روز شما، در این شهر شما در این ماه شما، آیا رسانیدم؟ آگاه باشید شاهد به غایب برساند، و چه بسا مبلّغ (کسی که به او سخن میرسد) بهتر بفهمد نسبت به سامع و کسی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن را مستقیم شنیده باشد» و

خدای تعالی در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۸ فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾. یعنی: «آنان که مؤمنین و مؤمنات را بدون اینکه کاری کرده باشند اذیت کنند به تحقیق متحمل بهتان و گناه بزرگ و روشنی شده اند». پس آن کس که مؤمنی را چه زنده و چه مرده بدون گناهی که موجب اذیت باشد آزار دهد، داخل این آیه خواهد بود و رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**الأمانة فی المیت أن یستر عورته ویستر شینه**». وآن کس که اجتهاد کرده و کمال کوشش خود را در کتاب و سنت مصروف داشته گناهی بر او نبوده و اذیت او بدون جهت است. و آنکه گناهی کرده و توبه نموده و یا خدا او را بسبب دیگری آمرزیده بطوری که عقابی بر او نمانده، پس اذیت او بدون جهت و به غیر ما اکتسب می باشد خدای تعالی در سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: ﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا﴾ و همچنین حق تعالی در سوره‌ی حشر آیه‌ی ۱۰ دستور داده که مؤمنین در دعای خود چنین بگویند: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ یعنی: «خداوندا، ما و برادران دینی ما را که پیش از ما ایمان آوردند بیامرز و در دلهای ما کینه ای نسبت به مؤمنین قرار مده». و در حدیث صحیح است که «ذکر آنچه درباره ی برادرت که او آنرا خوش ندارد غیبت

است»، عرض شد اگر چه در او باشد؟ فرمود: «اگر آنچه میگویی در او باشد غیبت کرده ای و گر نه تهمت است». پس هر کس کسی را به آنچه که در او نیست وصف کند تهمت زده است، پس چگونه میتوان درباره ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبتهای ناروا داد؟! و کسی که بگوید مجتهدی عمدا ظلم و یا عصیان کرده یا مخالفت کتاب و سنت نموده در حالیکه چنین نباشد بهتان زده است، و اگر چنین باشد غیبت کرده است. لیکن در مواردی غیبت جایز است و خدا آنرا مباح نموده مثل اینکه بر وجه قصاص و داد خواهی باشد، و یا آنکه در آن برای مصلحت دینی حاجتی باشد، و یا برای نصیحت مسلمین باشد، پس آنکه از باب قصاص است مانند گفتار مظلوم شکایت کننده، که می گوید فلانی مرا زده و یا حق مرا و یا مال مرا گرفته، و مانند اینها که خدای تعالی در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۴۸ فرموده: ﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ یعنی: «خدا بدگویی آشکارا را دوست نمیدارد مگر آنکه به او ظلم شده باشد». این آیه درباره ی کسی نازل شده که قومی او را مهمان کردند ولی به او اکرامی نکردند؛ زیرا اکرام ضیف واجب می باشد، چون حق او اداء نشد حق داشت که شکایت علنی کند. اما آنچه برای مصلحت دینی است مانند فتوی خواستن هند دختر عتبه زوجه ابوسفیان که در حدیث صحیح است که به رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد: ابوسفیان بخیل است به من آنچه برای من و اطفالم کافی باشد نمیدهد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم به هند فرمود: «به قدر کفایت خود و

اطفالت از مالش بگیر». پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر او انکار نکرد و قول او را زشت نشمرد، زیرا از جنس مظلوم بوده است. و اما آنچه بر وجه نصیحت باشد مانند قول رسول صلی الله علیه و سلم به فاطمه بنت قیس زمانی که درباره ی خواستگارهایش مشورت کرد و گفت ابوجهم و معاویه مرا خواستگاری کرده اند؟ فرمود: «اما معاویه بی چیز است مالی ندارد، و اما ابوجهم عصای خود را از گردن خود بر نمیدارد- یعنی زنان را کتک میزند- با اسامه ازدواج کن» که در مورد مشورت باید حقیقت را گفت. و همچنین هرگاه کسی مشورت نمود که با چه کسی معامله کند؟.

و نصیحت و خیر خواهی واجب است اگر چه با او مشورت هم نکرده باشد، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه مرتبه فرمود: «دین نصیحت است، عرض کردند برای که؟ فرمود: برای خدا، و برای کتاب او، و برای رسول او، و برای ائمه ی مسلمین و برای عموم مردم». و هم چنین اگر کسی غلطی را در روایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم وارد ساخته و یا عمدا بر او دروغ بسته، و یا بر عالمی دروغ ببندد و یا در مسأله ای از مسائل علمی و عملی رأی غلط دهد اهل علم باید غلط و دروغ او را بیان و برملا کنند، و جلوی گمراهی مردم را بگیرند، پس در این مورد هرگاه انسان از روی علم و عدالت سخن گوید، و قصد او نصیحت باشد، خدا به او ثواب میدهد خصوصا در موردی که کسی دعوت به بدعت کند که بیان بدعت او برای مردم واجب و دفع شر او مهمتر از دفع شر هر راهزنی است. و حکم آنکه با اجتهاد خود

در علـم و دیـن رأی دهـد حکـم امثـال او از مجتهـدین اسـت، گـاهی خطـا رفتـه و گـاهی بـه ثـواب رسـیده اسـت. و گـاهی دو مـردی کـه بـا زبـان و یـا با دست اختلاف دارنـد هـر یـک معتقـد اسـت کـه ثـواب بـا اوسـت و گـاهی هــر دو خطــا رفتــه و مــورد آمرزشــند، چنانکــه نظیــر ایــن در بــین صــحابه وجـود دارد. و لـذا از منازعـات ایشـان چـه از اصـحابﷺ باشـند و چـه از تـابعین بایـد خـودداری نمـود چـون دو مسـلمان در قضـیه ای نـزاع کـرده و گذشـته انـد و بـه آینـدگان مربـوط نیسـت. و آینـدگان حقیقـت و واقـع امـر گذشـته را نمـی داننـد و اگـر سـخنی بگوینـد، بـدون علـم و بـدون عـدالت است، و اذیـت ایشـان را بـدون حـق در بـر دارد. و اگـر شناسـا شـوند کـه هـر دو طـرف گناهکـار و یـا خطاکـار بـوده انـد، بـاز ذکرشـان بـدون مصـلحت راجحـه جـایز نیسـت و از بـاب غیبـت مـذموم خواهـد بـود، و رسـول خـدا صـلی الله علیـه وسـلم نیـز فرمـود مردگـان خـود را بـد نگوییـد و فرمـود از آنان به نیکـی یـاد کنیـد بنـابراین غیبـت بـه هـیچ وجـه جـایز نیسـت خصوصـا اصـحاب رسـول رضـوان الله علـیهم کـه حرمـت ایشـان بزرگتـر و قدرشـان بـالاتر و آبرویشـان والاتـر اسـت، و از فضایلشـان بخصـوص و یـا بـه عمـوم آنقدر ثابت شـده کـه بـرای غیـر ایشـان ثابـت نیسـت. پـس سـخنی کـه در آن ذم ایشان بر آنچه بین خودشان بوده گناه بیشتری دارد.